

درنگی در پرسش‌های پیرامون نهضت حسین بن علی علیه السلام

سید محمد رضا حسینی جلالی
ترجمه مهدی مجلسی راد

چکیده

امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعة، معصوم از خطا و شهید مظلوم است. سؤالات متعددی پیرامون قیام ایشان وجود دارد که در طول تاریخ به آنها پرداخته شده است و افراد زیادی مشتاق شنیدن پاسخی قانع‌کننده برای آنها هستند؛ آنکه: چرا امام از مدینه به مکه، و سپس به کوفه رفت؟ درحالی‌که اگر در مدینه می‌ماند، مردم به سمتش می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند؛ چرا وقتی خبر شهادت مسلم و خیانت کوفیان را شنید، بازنگشت؟ قیام ایشان چه هدف و فایده‌ای را دنبال می‌کرد که ارزش داشت خونش در راه آن ریخته، و خانواده‌اش اسیر شود؟ چرا ایشان مثل برادرش امام مجتبی علیه السلام با حاکمیت صلح نکرد تا جان‌ش را حفظ کند؟ چرا ایشان خانواده را همراه آورد درحالی‌که می‌دانست که خودش کشته، و به آنان اهانت خواهد شد؟ برگزاری محافل حسینی چه فایده‌ای دارد و چرا تا روز قیامت باید این جلسات برپا شود؟

این مقاله در پی پاسخی متقن و علمی به این سؤالات است.

کلیدواژه: امام حسین علیه السلام، کربلا، قیام حسینی، حکمت عزاداری، بنی‌امیه، یزید.

قیام امام حسین علیه السلام یکی از جنبش‌هایی است که در صدد اصلاح جامعه اسلامی برآمد و در میدان ماندگاری، گوی سبقت را ربود و از جهت غنا و فایده، دقیقاً و تماماً تمامی قیام‌های مشابه فائق آمد و با توجه به بستر شکل‌گیری این قیام، می‌توان آن را بهترین و کارآمدترین حرکت اجتماعی قلمداد کرد.

سؤالات متعددی درباره این قیام پیروز وجود دارد که در طول تاریخ به آنها پرداخته شده است. نویسندگان در این نوشتار تلاش می‌کند به آن پاسخ گوید:

چرا امام از مدینه به مکه و سپس به کوفه رفت؛ درحالی که اگر در مدینه می‌ماند، مردم به سمتش می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند؟

چرا وقتی خبر شهادت مسلم و خیانت کوفیان را شنید، بازنگشت؟
قیام ایشان چه هدف و فایده‌ای را دنبال می‌کرد که ارزش داشت خونس در راه آن ریخته، و خانواده‌اش اسیر شوند؟

چرا ایشان مثل برادرش امام مجتبی علیه السلام با حکومت صلح نکرد تا جان‌ش را حفظ کند؟
چرا ایشان خانواده را همراه آورد؛ درحالی که می‌دانست که خودش کشته، و به آنان اهانت خواهد شد؟

برگزاری محافل حسینی چه فایده‌ای دارد و چرا تا روز قیامت باید جلسات برپا شود؟
برای شناخت بهتر این واقعه تاریخ‌ساز و فلسفه آن باید از دو زاویه به آن توجه کنیم:
۱. بستر تحقق این قیام؛

۲. حاکمان جامعه اسلامی در آن زمان.

با توجه به این دو زاویه، به خوبی می‌توانیم درک کنیم که چرا ایشان از مدینه خارج شد و علی‌رغم خیانت کوفیان، شجاعانه به مسیر خود ادامه داد و حاضر شد جان و مال و حتی خانواده خود را در پای آن هدف فدا کند.

همچنین با بررسی بستر قیام امام حسین علیه السلام از جهت اجتماعی، و مقایسه آن با بستر

اجتماعی صلح امام حسن (علیه السلام) به خوبی خواهم فهمید که چرا ایشان، همچون برادرش امام مجتبی (علیه السلام)، تن به صلح نداد.

سپس باید به نقش خانواده ایشان در انتشار قیام و جلوگیری از انحراف و تحریف آن توسط امویان مکار توجه شود تا دلیل همراهی خانواده امام با ایشان در نهضت، روشن گردد. پس از شناخت دقیق این قیام و اهداف والای آن، خواهیم دانست که زنده‌نگه‌داشتن یاد ایشان، ادامه‌ای برای همان مسیر و هدف است و چه برکات بی‌بدیلی برای جامعه بشری به ارمغان می‌آورد.

لازم به ذکر است این متن پیش‌تر به زبان عربی در ماهنامه أجوبة المسائل الدّینیة، شماره ۱، دوره ۱۰ و در محرم الحرام سال ۱۳۵۸ قمری در شهر کربلا منتشر شده است.

بسترهای شکل‌گیری قیام حسینی

در ابتدا لازم است به بسترهایی که امام حسین (علیه السلام) در آن قرار گرفت، نیم تا متوجه چیزی که ایشان را وادار به خروج از مدینه و قیام کرد، شویم.

۱. افول و بی‌حرکی جامعه

بی‌حرکی و افول، بهترین تعبیری است که می‌توان از آن برای به تصویر کشیدن وضعیت جامعه آن روز استفاده کرد. سکون و افول مرگباری که در آن زمان بر جامعه حاکم شده بود، ابعاد گوناگونی داشت:

الف) افول دینی: بدین معنا که از اسلام، تنها اسمی باقی مانده بود و از قرآن، فقط رسم و نوشتاری! آموزه‌های دینی پوسیده، و نشانه‌های آن واژگون گشته بود. بی‌متی به مظاهر دنی فراوان شده بود و هیچ نشانی از دین به چشم نمی‌خورد.

ب) افول عملی: بدین معنا که در آن برهه، هیچ رویداد و عمل شایان ذکری برای جامعه اسلامی ثبت نشده بود و مسلمانان در همه امور، گرفتار رخوت و سستی عجیبی شده بودند؛ نه کشور شای و پیروزی بر دشمنان و نه حرفه، صنعت، پول و ثروت چشمگیری.

ج) افول فکری: معنا که هیچ اندیشمند آزاده، مبتکر افتخارآفرین و نوآور حاذقی نبود؛ مگر اینکه به قتل رسید و جامعه از برکت فکر و اندیشه پویای چنین افرادی، محروم گشت.

د) افول قوت و قدرت: بدین معنا که هیچ منجی و مصلحی وجود نداشت تا آشفتگی‌ها و اختلافات جامعه اسلامی را سامان دهد و از ذلت و خواری‌رهایی بخشد. هیچ رهبر دلسوزی وجود نداشت تا جامعه را از تنگناها و مشکلات عبور دهد و ویت و خیم و نگران‌کننده جامعه را رو به اصلاح، هدایت کند. ترس، تمامی حرکات و سکنات مسلمانان را در بر گرفته بود و قدرتی نداشتند تا از این حالت فرار کنند.

جامعه اسلامی در اثر این موارد و ابعاد دیگر بی‌حرکی و افول، به شدت منزوی شد و همچون جسمی بی‌جان، هیچ دفاع و حرکتی نداشت؛ از این رو امام حسین (علیه السلام) بر خود لازم می‌دید که روحی دوباره در این پیکر بی‌جان بدمد و آن را به حرکت و پیشرفت وادارد.

۲. حکومت فاسد اموی

حکومت فاسد اموی، در زمان اباعبدالله (علیه السلام) زمام امور را به دست داشت. این حکومت تلاشی جز خفه کردن صدای اسلام و حقیقت نداشت و عمیقاً به دنبال زنده کردن سنت‌های جاهلی بود. باطن کثیف و ریشه‌های آلوده این حکومت را می‌توان در تقابل میان علی (علیه السلام) و معاویه، و میان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابوسفیان جست‌وجو کرد. دل‌های دور از حق امویان، همواره زخم‌های جنگ بدر و حنین را به خاطر داشت و کینه‌های عمیقی از اسلام و دلاوران آن، در خود جای داده بود. امویان همواره چشم‌انتظار شکست اسلام بودند تا کینه و مرضی که در دل داشتند را آشکار سازند و سنت‌های سخیف جاهلی را دوباره برپا کنند. این آرزو همواره در دل تاریک آنان بود تا وقتی که به قدرت رسیدند.

معاویه کارهای ناشایستی را به انجام رسانید: از نشر معارف حقیقی اسلام توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلوگیری کرد و جامعه را از خیر و صلاح، به ورطه گمراهی و افول کشاند؛ غوغا و آشفتگی را در ممالک اسلامی ایجاد کرد که در پی آن، غارت‌ها و جنگ‌های سنگینی

در گرفت؛ مجرمان افسارگسیخته و فراری از حکم اسلام را به حال خود رها کرد تا مرتکب اشتباهاتی نابخشودنی شوند؛ نیکان و صلحای بسیاری را از مهاجرین و انصار به قتل رساند و مفسد بی‌شمار دیگری نیز در اسلام پایه‌گذاری کرد.

۱. ریان ادامه داشت تا جایی که معاویه، فرزند سرکش و فاجرش، یزید، را به خلافت گمارد. یزید کسی بود که حرمت دین را لگدمال کرد و تمام کینه‌های جدّش، ابوسفیان، و پدرش، معاویه، نسبت به دین در او متبلور شد و بر کینه‌اش نسبت به دین افزود.

در مقابل، حسین علیه السلام قرار داشت که به شایستگی، مظهر حق و عدالت‌خواهی بود و روحیه حق‌طلبی و قداست جدّش، رسول‌الله صلی الله علیه و آله در چهره او نمایان بود. همچنین ایمان پدرش، علی ابن ابی‌طالب علیه السلام، بر قوتش افزوده بود. از تقابلی میان حق و باطل، چه نتیجه‌ای انتظار می‌رود؟! بله، قیام اباعبدالله علیه السلام از این بستر شروع شد.

علل قیام امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در قعیتی بسیار خطیر و حساس قرار گرفته بود؛ یا باید با یزید کفرپیشه، بیعت می‌کرد که در این صورت خود امام و دین خدا، محکوم به فنا و نابودی بود یا اینکه بیعت نمی‌کرد - که همین کار از ایشان مورد انتظار بود - که در این صورت یزید ایشان را مجبور به بیعت می‌کرد و در صورت ممانعت، ایشان و عده زیادی از قریش که حامی ایشان بودند، به قتل می‌رسیدند و قتل عامی بزرگ رخ می‌داد.

اکنون امام چه باید می‌کرد؟! چه وظیفه‌ای بر عهده ایشان بود؟ تدبیر امام، خروج از مدینه بود. ایشان بیعت با یزید را نپذیرفت و مجبور شد به سمت مکه، و از آنجا به سمت عراق مهاجرت کند تا از ستم یزید و عوامل او در امان باشد. لذا ایشان فبیانه به سمت مکه روانه شد. آنچه امام را واداشت که از مدینه خارج شود و دست به قیام زند، بدین شرح است:

۱. زنده کردن دین و اصلاح کژی‌ها

اصلاح مفسد و کژی‌ها، مهم‌ترین علت خروج ایشان است که در ابتدای قیام، به آن

تصریح کردند. ایشان در توصیه‌ای به برادرش، محمد بن حنفیه، فرمود:

من از سر تکبر و خودرأیی و برای ایجاد فتنه و فساد و ستمگری از مدینه خارج نمی‌شوم؛ بلکه فقط و فقط به امید اصلاح در امت جدم صلی الله علیه و آله چنین می‌کنم. من می‌خواهم مردم را به خوبی‌ها متوجه کنم (امر به معروف) و آنها را از پلیدی‌ها دور سازم (نهی از منکر) و بر سیره جدم، رسول الله صلی الله علیه و آله و پدرم، علی بن ابی طالب علیه السلام، ثابت قدم باشم. (جلسه، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و ۳۳۰)

هدف والای اباعبدالله علیه السلام، اصلاح حکومت و هدایت جامعه به سمت سعادت، امنیت و حتی آسایش مادی و دنیوی بود. ایشان اراده کرده بود که جامعه اسلامی را به زیبایی‌های اسلام بازگرداند و آنها را از تاریکی‌های حکومت بنی‌امیه برهاند. جامعه اسلامی به دست حاکمان بنی‌امیه به وارونگی فرهنگی و دینی مبتلا شده بود و امام می‌خواست فرهنگ اسلامی را بازگرداند و پرچم‌های رفیع انسانیت را دوباره به اهتزاز درآورد. ایشان در صدد بود که حرکت جامعه اسلامی را از خطوط بت‌پرستی و سنت‌های جاهلیت خارج سازد و به سمت فرهنگ ایل قرآنی و سنت‌های نبوی صلی الله علیه و آله جهت‌دهی کند.

پس می‌توان گفت که امام حسین علیه السلام در پی دو چیز بود:

(الف) زنده کردن سنت‌های اسلام که اموی‌ها آن را نابود کرده بودند؛

(ب) پا گذاشتن بر سنت‌های کثیف حاکمان بنی‌امیه و از بین بردن آنها.

ایشان در نامه‌ای خطاب به مردم بصره می‌نویسد: «من، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم؛ زیرا سنت‌های حسنه نابود، و بدعت‌ها زنده و پابرجا گشته است». (ابومخنف، ۱۴۱۷ق، ص ۱۰۳ - ۱۰۷)

۲. فرار از یزید

یزید ملعون، همواره دشمنی و کینه اباعبدالله علیه السلام و پدران پاکش را در دل داشت و دائماً منتظر فرصتی برای ضربه زدن و انتقام بود. او در موارد متعددی دستور قتل امام را صادر کرد؛ از جمله: (الف) نامه‌ای به ولید بن عتبه، والی خود در مدینه، نوشت و به او دستور داد که از امام حسین علیه السلام

بیعت بگیرد. او در پایان نامه، این گونه نوشت: «...اگر [امام حسین علیه السلام] از بیعت خودداری کرد، گردن او را بزن!...». (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۸۸)

ب) زمانی که عمرو بن سعید را به همراه لشکر بزرگی به حجاز فرستاد تا امور مربوط به حج را سامان دهد، به او دستور داد که حسین با تو وارد جنگ و جدال شد، تو نیز با او بجنگ و اگر قدرت یافتی، او را به قتل برسان! اگر رو در رو نتوانستی او را بکشی، با نیرنگ و فریب، او را به قتل برسان. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹)

ج) زمانی که برای کشتن امام د یسه کرد و سی نفر از افراد شیطان صفت بنی امیه را با لباس مبدل در میان حاجیان فرستاد تا ایشان را به قتل برسانند، به آنها دستور داد که امام حسین علیه السلام را در هر حالی که بود، به قتل برسانید؛ حتی اگر به پرده کعبه چنگ انداخته بود! امام حسین علیه السلام وقتی از این د یسه باخبر شد، حج خود را دلیل به عمره مفرده کرد و از مکه خارج شد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹)

موارد دیگری هم وجود دارد که یزید اقدام به قتل امام حسین علیه السلام کرد و امام با زیرکی از چنگال ظالمانه او فرار کرد. این موارد ادامه داشت تا آنجا که حضرت به سرزمین کربلا رسید و نهضت خود را علنی کرد.

۳. اتمام حجت با اهل کوفه

یکی از مهم ترین انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام، اجابت دعوت کوفیان بود. کوفیان به صورت پنج نفره، ده نفره و بیشتر، نامه هایی به امام فرستادند به این مضمون: به سمت لشکری بیا که برای سامان یافته! (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۷۲) تعداد این نامه ها، طبق گزارشات تاریخی، به دوازده هزار نامه رسید. (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۶) کوفیان در این نامه ها از امام درخواست کرده بودند که برای رهایی و نجات مردم از ذلت و خواری، قیام کند و به او وعده نصرت و یاری داده بودند.

با این درخواست های مکرر و مؤکد، امام وظیفه داشت که به فریاد مظلومیت آنان پاسخ دهد تا حجت بر آنان تمام شود؛ به خصوص اینکه کوفیان استقبال خوبی از فرستاده امام،

سلم بن عقیل، به جای آورده بودند و جمعیتی در حدود سی هزار نفر با او بیعت کرده بودند. اکنون سؤالی به ذهن می آید که در مسیر کربلا هنگامی که خبر بی وفایی و خیانت کوفیان به امام رسید، چرا ایشان از ادامه مسیر منصرف نشد و به راه خود ادامه داد؟ دو پاسخ می توان به پرسش داد:

الف) عشق یاران به شهادت

جواب نخست این سؤال آن است که یاران و همراهان امام از بازگشت ابا داشتند و هنگامی که امام خبر شهادت مسلم را به آنان داد و نظرشان را جویا شد، آن شیرمردان گفتند: «به خدا قسم هرگز از این مسیر باز نمی گردیم تا جان خود را فدا کنیم و جام شیرینی که مسلم کشید، ما نیز سربکشیم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۵)

با این اوصاف، دور از عدالت بود که امام آنان را رها کند و بازگردد؛ زیرا آنان تا آن لحظه، جان و مال و همه دارایی خود را خالصانه در راه امام فدا کرده بودند و آن قدر وفاداری و از خود گذشتگی نشان داده بودند که امام در وصف آنان فرموده بود: «پس از رفتن یارانم، خیری در زندگی وجود ندارد...». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۵)

ب) ناچار بودن امام

جواب دوم این است که در آن لحظات، پناهگاه دیگری وجود نداشت که امام بدان پناه برند و از شرّ و کینه دشمن در امان بمانند. لذا چاره ای جز ادامه مسیر نداشتند.

۴. حفظ احترام حرم الهی

امام حسین علیه السلام سعی کرد در اوین فرصت از مکه خارج شود تا مبادا میان ایشان و فرستادگان و عمال یزید جنگ و نزاعی رخ دهد و خدای ناکرده به خانه خدا بی احترامی شود؛ زیرا یزید ملعون دستور داده بود که به هر نحو، امام را به قتل برسانند؛ حتی اگر ایشان به پرده کعبه جنگ انداخته باشد! (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹؛ موسوی مرقم، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۵)

این نیز یکی از علل خروج ایشان از مکه بود.

۵. گسترش قیام

دقیقاً زمانی که مسلمانان از سراسر دیار اسلامی به سمت مکه آمده بودند تا مشغول حج شوند، امام مکه را ترک کرد و حج خود را ادامه نداد. این کار، شیوه‌ای برای انتشار و علنی کردن قیام علیه یزید بود و باعث شد که صحبت درباره مخالفت و بیعت نکردن امام با یزید، نُقل هر محفلی شود و توجه همگان را به خود جلب کند. امام با این حرکت، قیامی فکری را به سرعت برق در میان مردم رقم زد.

مرحوم شهرستانی در کتاب نهضة الحسین علیه السلام می‌نویسد:

آوازه خروج نابهنگام ایشان از مکه، در سراسر حجاز و دیگر مناطق پیچید. مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: چه اتفاق بزرگی در حال رخ دادن است؟! آیا حسین علیه السلام حج را به جای آورد یا نه؟! چرا با این عجله از مکه خارج شد؟! او قصد دارد به کجا برود؟! چه کاری مهم‌تر از حج برایش پیش آمده که مجبور شده در این ایام از حج منصرف شود؟!

امام حسین علیه السلام با خیل عظیمی از سواران و پیادگان و با همراهی اهل و عیال و خانواده خویش - که همچون هاله‌ای، دور این ماه با عظمت را گرفته بودند - مکه را ترک کرد. این حرکت جمعی چشمگیر، قدمی در راستای گسترش و علنی کردن قیام بود؛ زیرا زمانی که برای خروج از مکه انتخاب کرده بود، زمانی خاص بود که حتی اگر کسی در آن زمان به تنهایی از مکه خارج می‌شد، نگاه پرتعجب مردمی که در حال آمدن به مکه بودند را به خود جلب می‌کرد؛ چه رسد به چنین گروه با عظمتی. این کار، امری سؤال برانگیز و نامأنوس بود که هر بیننده‌ای را در جای خود میخکوب می‌کرد و هر عابری را به تفکر وامی‌داشت. این نحوه خارج شدن از مکه نیز مردم را از قیام مهم امام حسین علیه السلام باخبر ساخت. (حسینی شهرستانی، بی‌تا، ص ۵۶)

امام حسین علیه السلام از مکه روانه عراق شد تا با ایثار و از خود گذشتگی، برکات ارزشمندی را نه فقط برای جامعه خفته آن روز، بلکه برای تمام بشریت تا قیامت به ارمغان آورد. خارج شدن

از مکه به سمت عراق، اولین گام علنی از قیام بزرگ ایشان به حساب می‌آید و واکنش یزید به این حرکت، نشان از تأثیرگذاری و اهمیت آن است. یزید زمانی که از خارج شدن امام از مکه باخبر شد، ترس از شورش ایشان در عراق - که مهد تشیع بود - سرپایش را فراگرفت؛ از این رو به عبیدالله بن زیاد، والی خود در کوفه، دستور داد که با ایشان مقابله کند. عبیدالله به دستور یزید، از کوفه خارج شد و به سمت سرزمین طف (کربلا)، سرزمین شجاعت و شهادت حرکت کرد.

برکات نهضت حسینی

آثار نهضت اباعبدالله علیه السلام، آثاری شخصی و مختص به زمانی خاص نبود تا با شهادت ایشان و گذشت زمان، از بین برود؛ بلکه نهضت این بزرگوار، آثار ارزشمندی برای تمام بشریت و همه زمان‌ها به ارمغان آورد. امام حسین علیه السلام... برای بزرگداشت حق و نابودی باطل راه نجاتی را به روی جامعه بشری گشود. لذا نتیجه فریاد حق‌طلبی ایشان، زنده شدن حق در جوامع بشری در همه زمان‌ها بود.

مهم‌ترین برکات نهضت امام حسین علیه السلام عبارت‌اند از:

۱. زنده کردن دین و مقابله با باطل

ارزنده‌ترین فایده این قیام، مقابله با بدعت‌های حاکمان اموی و بازگرداندن جامعه از روش‌های خطرناکی است که محوریتش نابودی اسلام بود. نمونه‌های زیادی از این روکرد در کتاب‌های تاریخی به چشم می‌خورد؛ برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) کینه و دشمنی معاویه نسبت به ائمه‌المؤمنین علیهم السلام

اوین نمونه، کینه معاویه نسبت به ائمه‌المؤمنین علیهم السلام و دشمنی او با ایشان بود. او در همه حالات و لحظات با سوء استفاده از قدرت خلافت و حاکمیت، این رویکرد مغرضانه را رواج می‌داد. جامعه اسلامی در اثر این جهت‌دهی، دیگر اعتنایی به جایگاه رفیع امامت نداشت، رفتار و منش خود را با الگوهای معصوم منطبق نمی‌کرد، از رهنمودها و کلمات این چراغ‌های

هدایت پیروی نمی نمود و به امر و نهی دلسوزانه آنان ترتیب اثر نمی داد. این شکاف عمیق میان جامعه و امامت موجب شده بود که مردم حتی به قرآن و دستورات آن هم پشت کنند و ذلت و جاهلیت دوباره در میان آنان سر بر آورد. اینجا بود که فریاد حق طلبی اباعبدالله علیه السلام، آنان را از خواب غفلت بیدار کرد.

ب) قتل و تبعید افراد حق طلب

مورد دیگر از روش های خطرناک بنی امیه، به قتل رساندن و تبعید کسانی بود که اهل حق، فضیلت، امان و جهاد بودند. چه بسیار حابه بلندمرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله، مجاهدان شجاع و قدرتمند، آمران به معروف و ناهیان از منکر که در این حکومت ستمگر، شکنجه و تبعید شدند و در نهایت، به شهادت رسیدند؛ مانند:

- ابوذر، آن صحابی بزرگ، راستگو و مورد اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله که عثمان، او را به ریزه تبعید کرد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۵۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۵۳)

- ابن مسعود، آن صحابی بزرگ و صاحب مناقب و مخزن فضائل که ابتدا به او اتهاماتی وارد کردند و سپس او را به شهادت رساندند. (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۴۶-۱۴۸)

- عمار که در راه خدا، بسیار استوار و صبور بود و معاویه، او را به شهادت رساند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۳۵)

- حجر بن عدی، آن مرد صالح و باتقوا، و رفقای پاکش که همگی از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در این حکومت سفاک به شهادت رسیدند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۴)

- محمد بن ابی بکر و طرفداران باتقوای او که همگی را به شهادت رساندند (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۱۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۴) و بسیاری از یاران شجاع و بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام که امویان آنان را به قتل رساندند.

حاکمان بنی امیه چنین رویه ظالمانه و هتاکانه ای را در گرفتند تا بتوانند جو حاکم بر جامعه را به نفع خود تغییر دهند و با از میان برداشتن افراد حق طلب و شجاع، راه هرگونه ظلم

و بدعتی را برای خود هموار، و همچون سلاطین، بر جامعه اسلامی پادشاهی کنند. این رویه ظالمانه ادامه داشت تا آنکه خدای متعال گنجینه‌ای به نام حسین علیه السلام را برای نجات دین خود آشکار ساخت و با نهضت بزرگ او، بساط ظلم و ستمگری آنان را در هم پیچید.

ج) گماشتن والیان و سرپرستان ظالم و فاسق

یکی دیگر از سنت‌های باطل حاکمان اموی این بود که وایان و سرپرستان ظلم‌پیشه، دو رو، بی‌اعتقاد و بی‌مبالات را والی مناطق اسلامی می‌گماشتند؛ کسانی که زندگیشان بریز از فساد، سرکشی و بی‌تقوایی بود و قرار رفتن چنین افرادی در مسند حکومت، لجن‌مال کردن جامعه به انواع فساد و زشتی‌ها بود؛ برای نمونه: عثمان کسی بود که معاویه را به ولایت شام و ولید را به ولایت کوفه گماشت؛ معاویه، فرزند فاسق خود، یزید را خلیفه پس از خود معین کرد؛ یزید ملعون، عبیدالله بن زیاد را والی کوفه قرار داد و آن جنایات هولناک در کربلا، با چنگال خونین او رقم خورد.

بسیاری از مجرمان تاریخ که حق را رو بپا کرده بودند، در این دستگاه فاسد به سرپرستی مردم گماشته می‌شدند و این، رویه‌ای ثابت در میان آنان بود.

۲. افشای باطن کثیف بنی‌امیه

روش ناپسند دیگری که سرلوحه حاکمان بنی‌امیه بود، عداوت و دشمنی با خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و شکستن شوکت و عزت آنان بود. حاکمان بنی‌امیه تمام تلاش و جدیت خود را صرف نابودی این بزرگواران و اهانت به آنان کردند؛ برخی را به شهادت رساندند؛ برخی را به اسارت گرفتند؛ اموال برخی را غارت و غصب کردند؛ برخی را آواره غربت ساختند؛ احترام برخی را لگدمال کردند. خلاصه اینکه هر جسارت و ظلمی که می‌توانستند، در حق خاندان وحی روا داشتند و برای پایین آوردن شأن آنان و کاستن از قدرتشان به هر نوع تهدیدی دست زدند.

قیام امام حسین علیه السلام، یانی بر حکمرانی ظالمانه بنی‌امیه، و پاسخ محکمی به دشمنی و کینه‌توزی آنان بود. این قیام، مردم را از خواب غفلت بیدار کرد و به آنان نشان داد که امویان،

چقدر جامعه اسلامی را دچار عقب ماندگی و پس رفت معنوی و مادی کرده اند. پس از این بیداری اجتماعی، مردم دوباره دست به دامن آن چراغان پاک هدایت شدند و شکافی که امویان میان آنان و ا بیت الله ایجاد کرده بودند، برچیده شد. قیام باعث شد شعار اقامه حق، دوباره سر داده شود و پرده های ظاهرنمایی و تزویری که امویان بر سیاست های کثیف و تاریکشان افکنده بودند، دریده شود. این قیام، سیاست های ظالمانه امویان در زینه دشمنی با اسلام و اهل بیت الله - که عمری آن را در دل پنهان کرده بودند - را برملا ساخت. امام حسین علیه السلام پرده های فریب کارانه و نیرنگ آمیزی که بنی امیه بر آلودگی های خویش افکنده بودند را درید و حقایق را بر همگان روشن ساخت.

قیام ایشان، از اول تا آخر، مایه رسوایی بنی امیه بود:

ابتدا آن سید جوانان بهشتی و پاره تن پیامبر الله را از وطن خود خارج ساختند و او را مجبور کردند که به سمت عراق حرکت کند. سپس راه را بر او بستند و نه اجازه بازگشتن به او دادند و نه اجازه دادند مانند هر مسلمان دیگری، به یکی از شهرهای مسلمانان برود. پس از محصور کردن این بزرگوار در آن سرزمین شهادت و محنت، به او و خانواده بی دفاعش و حتی کودکان خردسالش، نهایت ظلم و ستم را روا داشتند و سه شبانه روز، در آن صحرای گرم و ناآباد، ابتدایی ترین نیازهای هر انسان، همچون آب و غذا، را از آن پاکان دریغ کردند. سپس با قساوت تمام و به شنیع ترین حالت ممکن، به او و یارانش تاختند و جنگ تمام عیاری را با آنان به راه انداختند.

فضاحتی که در پایان قیام، دامن گیر بنی امیه شد این بود که خیمه ها و آشیانه های فرزندان و یتیمان رسول خدا را به آتش کشیدند و آن غنچه های بی دفاع را در اوج غربت و بی کسی، آواره بیابان کردند. سپس آنها را با و بسیار نامناسبی از کربلا به کوفه، و سپس به شام بردند. در آن مسیر و مجالس مملو از ناکسان و نامحرمات، چه اهانت ها و بی حرمتی هایی که بر آن نوامیس رسول الله و اسوه های پاکی روا داشتند؛ گویا آنان را اسیران بی دین و نامسلمان می دیدند!

اینها تنها بخشی از ظلم و هتاک‌های حاکمان گرسنه بنی‌امیه بود که بر خاندان پاک پیامبر ﷺ روا داشتند و در اثر این جنایات هولناک، وجدان خفتگان بیدار شد و هدف قیام، که همان آشکار ساختن باطن سیاه بنی‌امیه بود، به وقوع پیوست.

۳. زنده ساختن احساس مسئولیت در جامعه

سومین فایده پیام اباعبدالله ﷺ، انتشار رویه حرکت و احساس مسئولیت در جامعه اسلامی بود. مؤمنان دلسوز دین و جامعه، در پرتو قیام ایشان بود که جان تازه‌ای یافتند و غافلان، از خواب غفلت بیدار شدند. قیام امام حسین ﷺ باعث شد که جهت‌گیری کلان جامعه از عقب‌افتادگی معنوی و مادی به سمت تحرک و پویایی و سعادت تغییر کند؛ از این رو قیام ایشان به الگویی برای پیراستن فسادها و آلودگی‌ها از جامعه تبدیل شد. تمامی کسانی که در وجدان خود، مسئولیتی نسبت به جامعه اسلامی حس می‌کردند، از حرکت شجاعانه درس آموختند و کسانی که به آلودگی شنیع و کجروی آشکار یزید اعتراض داشتند، عزم و قوت مضاعفی یافتند.

شاهد این مطلب آن است که هنوز مدت زیادی از قیام ایشان نگذشته بود که دیگر مصلحان جامعه اسلامی، در برابر حاکمان ستم‌پیشه اموی سر برآوردند و کسانی که به سیره فاسد آنان معترض بودند، به صورت علنی حرکت‌های اعتراضی خود را آغاز کردند؛ برای مثال، مردم مدینه در پی قیام اباعبدالله ﷺ، واقعه حرّه را رقم زدند و پس از قیام ایشان، عبدالله بن زبیر، مختار ثقفی، ابراهیم بن مالک اشتر، ثواین، زید بن علی و حسین بن علی - که در سرز فحش به شهادت رسید - جرئت و شجاعت لازم را برای اعتراض به حکومت ظالم بنی‌امیه به دست آوردند. تمامی این قیام‌های اصلاح‌طلبانه، باطل‌ستیزی و مقابله با فساد را از قیام حسین بن علی ﷺ الهام گرفتند و آفتاب شجاعت و روشنگری او بود که بر جان خفته آنان تابید و هویت مقابله با ظلم و تاریکی را در آنان زنده ساخت.

۴. ایجاد قوت و عزم در میان مسلمانان

فایده دیگر قیام اباعبدالله علیه السلام، زنده ساختن عزم و قوت در میان مسلمانان بود. آن دو خصلت در آن زمان به گور رفته بود و ضعف و ناتوای عجیبی بر جامعه چیره گشته بود. مسلمانان - که روزی اسلام را بر نصف کره خاکی حاکم کرده و کاخ روم را به لرزه درآورده بودند - در برابر حاکمی میمون باز و شراب‌خوار، همچون لیلی زمین‌گیر، ناتوان و لال گشته بودند.

امام حسین علیه السلام با قیام دلاورانه خود، آن روحیه بالا و اراده آئین را به آنان بازگرداند و خون تازه‌ای برای جهاد در راه خدا، در رگ‌های این مردگان جاری ساخت. پس از آن قیام، دوباره مسلمانان مبارزه با باطل را از سر گرفتند و به سمت حق و اهل حق رو آوردند.

در مجموع نهضت اباعبدالله علیه السلام چشمه‌ای رخیر و برکت است که ایشان به سمت ما و تمام بشریت سرازیر کرده تا از آزادگی و معنویت آن سیراب شویم و سعادت‌مندانه زندگی کنیم. قیام ایشان، مناره و مشعلی مقدس و پرفروز است که ایشان بر افروخته‌اند تا در پرتو آن، زندگی گوارا و خداپسندانه‌ای داشته باشیم.

فایده قیام امام حسین علیه السلام، نوعی جهاد درونی، علیه ظلم و فساد است که در وجود تک‌تک افراد بشریت آغاز شده و تا وقتی که حیات بشر ادامه دارد، این شور و حماسه نیز در وجدان‌های بیدار پابرجاست. امام حسین علیه السلام، الگوی هر مصلح، و نصب‌النهر مظلومی در عالم است و روش و منش این بزرگوار، شاه‌راه سعادت است که در مقابل بشریت و مصلحان آن گشوده شده است.

چرایی بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید

درباره خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

۱. حقد و کینه یزید

یزید، علاوه بر کینه و دشمنی با دین و اجداد پاک امام حسین علیه السلام، نسبت به خود ایشان

نیز کینه و دشمنی عجیبی در دل داشت. شواهد تاریخی زیادی در این باره وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- امام حسین (علیه السلام) مانع رسیدن یزید به خواسته‌های شرم‌آور و ننگینش بود. ایشان همواره بدی‌های او و حکومتش را بیان می‌کرد و در این باره، دست به روشنگری می‌زد و هیچ فرصتی را برای اعتراض و رسوا ساختن او از دست نمی‌داد. این افشاگری و مبارزه امام با منکرات، یزید را سیار عصبانی می‌کرد؛ زیرا او فرزند خلیفه وقت بود و امام را فردی عادی می‌پنداشت و برایش بسیار گران بود که فردی مسلمان به او اعتراض کند. نکته جالب این است که هرگاه یزید می‌خواست وحشیانه بر امام یورش برد و ایشان را از میان بردارد، پدرش، معاویه - که از او عاقل‌تر بود - مانعش می‌شد.

- یکی از و یع تاریخی که از عظمت و فضیلت امام حسین (علیه السلام) و رذالت و پستی معاویه و فرزندش پرده برمی‌دارد، جریان «ارینب»، دختر اسحاق قرشی است. جریان از این قرار است که یزید هوسباز، همواره به دنبال زنان و دختران زیبا بود تا آنها را به دست آورد. روزی درباره زیبایی ارینب، مطالبی شنید و هوس به دست آوردن او، در سرش افتاد. او منتظر فرصتی بود تا این مطلب را با پدرش، معاویه، مطرح کند که در این فاصله او با پسرعمویش، «عبدالله ابن سلام»، ازدواج کرد. این اتفاق بر یزید گران آمد و با پدرش، جریان را در میان گذاشت و از شدت ناراحتی‌اش با او سخن گفت. معاویه به او گفت: «این مسئله را در دل پنهان کن و هیچ کجا آن را اظهار نکن».

معاویه شخصی را نزد عبدالله بن سلام فرستاد تا او را فراخواند. هنگامی که به شام آمد، معاویه شیخ‌درباری خود، ابوهریره را نزد او فرستاد تا او را بفریبد و به او بگوید که معاویه علاقه دارد تو را به دامادی بپذیرد. وی با شنیدن این خبر، بسیار خشنود شد و پیشنهاد او را پذیرفت. ابوهریره خبر موافقت او را به معاویه داد. معاویه گفت که نزد دخترم برو و نظر من را با او در میان بگذار؛ چراکه اگر با رضایت دخترم انجام شود، نزدیک‌تر به احتیاط خواهد بود و نظر من نیز این است که ابتدا از دخترم سؤال شود و سپس پاسخ دهم. ابوهریره نزد دختر معاویه رفت و

نظر پدرش را درباره ازدواج با عبدالله به او گفت. دختر، نظر پدر را پذیرفت؛ ولی گفت: «من از همسر فعلی او، ارینب، می‌ترسم که مبادا از ناحیه او آیبی به من وارد شود».

ا هریره سپس نزد عبدالله رفت و این اتفاقات را با او در میان گذاشت و او را فریب داد که همسرش، ارینب، را طلاق دهد. هنگامی که معاویه مطمئن شد که عبدالله، ارینب را طلاق داده است، ا هریره را به کوفه فرستاد تا به ارینب، خبر طلاقش را بدهد و او را برای یزید خواستگاری کند. او هریره به کوفه رفت و در آنجا امام حسین علیه السلام، نوه رسول الله صلی الله علیه و آله، را دید. امام علیه السلام علت آمدن ا هریره به کوفه را بویا شد و او جریان را برای امام علیه السلام بازگو کرد. امام، او هریره را قسم داد که برای ایشان نیز از ارب خواستگاری کند. او نیز قبول کرد و نزد ارینب رفت. ارینب وقتی خبر طلاق را شنید، به شدت متأثر شد و به گریه و زاری پرداخت. هنگامی که کمی آرام شد، او هریره به او گفت: «معاویه تو را برای فرزندش، یزید، خواستگاری کرده و حسن بن علی علیه السلام نیز از تو خواستگاری کرده است. این دو نفر، مرا نزد تو فرستاده‌اند تا از تو خواستگاری کنم. به کدام یک مایل هستی؟» ارینب، خواستگاری امام حسین علیه السلام را پذیرفت و تمام حيله و نقشه معاویه نقش بر آب شد.

عبدالله بن سلام، دست از پا درازتر، از شام به کوفه بازگشت. او قبل از رفتن به شام، امانتی را نزد ارینب گذاشته بود و برای گرفتنش، نزد امام آمد و از ایشان درخواست کرد که امانت را از ارینب بگیرند و به او بدهند. ارینب نیز ادعای او را تأیید کرد و گفت که این امانت نزد اوست. امام حسین علیه السلام به عبدالله گفت: «خودت نزد ارینب برو و امانتی که به او داده‌ای را خودت پس بگیر». هنگامی که آن دو با یکدیگر روبه‌رو شدند، از سر حسرت و ناراحتی گریستند. در آن صحنه، امام حسین علیه السلام نیت شرافتمندانه خود را این‌گونه بیان کرد:

بروید و با یکدیگر شاد و دلخوش باشید؛ زیرا من شهادت می‌دهم که ارینب را طلاق دادم! من در این مدت هرگز به سوی او دستی دراز نکردم و او را به خانه خود و تحت همسری خود درآوردم تا در برابر یزید و معاویه مکار، از او محافظت کرده

باشم. (دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۲۳)

این است شرافت و تدبیر حسین علیه السلام و از آن طرف، مکر و حيله معاويه! خبر مکر و حيله و ناجوان مردی معاويه، در شام و دیگر بلاد اسلامی پخش شد و همه فهمیدند که او به چه نیتی، عبدالله را به شام آورده است. همچنین خبر شرافت و تدبیر امام و باطل کردن حيله معاويه پخش شد و این کار امام، کمر معاويه را نزد طرفداران و مریدانش شکست. چنین حرکت شرافتمندانه‌ای چه انتظاری از یزید و معاويه، غیر از کینه و حقد عمیق وجود خواهد داشت؟!

- مورد دیگری که حقد و کینه یزید را نسبت به امام حسین علیه السلام به دنبال داشت، این بود که امام علیه السلام با خلافت و جانشینی یزید به شدت مخالفت و ممانعت کرد. ایشان در موارد متعددی همچون خطبه‌ها، نامه‌ها، مجالس و اجتماعات، مخالفت خود را به طور صریح اعلام می‌کرد. بارزترین نمونه این مخالفت، نامه‌ای است که به معاويه نوشت و درباره خلافت یزید، به شدت به او اعتراض کرد. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹)

این نامه برای معاويه و یزید غیر قابل تحمل بود و اگر امام مخالفتی جز این نسبت به یزید نکرده بودند، همین کافی بود تا کینه و دشمنی ایشان، در گوشت و است یزید ممزوج شود و در اعماق جانش ریشه بدواند.

معاويه با عقل و ذکاوتی که داشت، جنگ و مقابله علنی با امام و تحریک عواطف ایشان را به صلاح حکومت خود نمی‌دید؛ و یزید کافر و بی‌خرد، چاره کار را فقط قتل و از میان برداشتن امام می‌دانست. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹؛ موسوی مقرر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۵) از کلمات امام حسین علیه السلام مشخص است که ایشان نیز از قصد و نیت شوم یزید، باخبر بودند؛ برای مثال، امام علیه السلام فرمود:

«من حتی اگر در لانه‌ای از لانه‌های حیوانات زیننی پنهان شوم، آنها مرا خارج کرده، به قتل خواهند رساند». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵) همچنین وقتی ابن عباس به ایشان مشورت می‌داد که با یزید صلح کنید و وارد جنگ نشوید، امام فرمود: «هرگز! هرگز! ای ابن عباس، این گروه مرا رها نمی‌کنند و هر کجا باشم، مدام در پی من هستند تا به اجبار، با آنان بیعت کنم»

یا مرا بکشند». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵) نیز وقتی فرزدق از ایشان سؤال کرد که چرا با عجله از حج دست کشیدید، امام فرمود: «ا تعجیل نمی کردم، دستگیر می شدم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۷) به بزرگ قبیله بنی عکرمه نیز فرمود:

«به خدا قسم مرا رها نمی کنند تا آنکه خون لخته شده در قلب مرا از سینه‌ام بیرون کشند». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۶)

لذا با چنین اوصافی، آ‌ا امام حسین علیه السلام مجاز بودند با یزید - که ترسی از اظهار کفر نداشت - بیعت کنند؟! -

امام حسین علیه السلام می دانستند که هدف یزید از قتل ایشان، تشفی خاطر و خنک شدن دل او و تخلیه کینه‌ها و عقده‌های درونی‌اش است؛ چه امام با او بیعت بکنند و چه بیعت نکنند. این مطلب را جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و یزید پدرش ا‌یر المؤمنین علیه السلام و حتی برادرش امام حسن علیه السلام به او خبر داده بودند و سوء قصد یزید نیز از ظاهر رفتار ایش کاملاً روشن بود؛ برای مثال، تعقیب و گریزهایی که توسط فرستادگان یزید انجام می گرفت و ا‌که یزید به وایان و فرستادگانش دستور داده بود که امام را به قتل برسانند و شواهد متعدد د‌گری نیز از قصد شوم یزید خبر می داد.

۲. بی‌اعتمادی امام نسبت به امویان

عامل دیگر بیعت نکردن امام با یزید، بی‌اعتمادی ایشان نسبت به آن ستمگران بود. چگونه امام می توانستند به آنان اعتماد کنند، درحالی که خلق و خوی آنها فریب کاری بود و روششان خیانت و ستمگری! آیا معاویه نبود که با امام حسن علیه السلام صلح کرد و شروط ایشان را پذیرفت و پس از آن به راحتی، حتی به یکی از آن تعهدات عمل نکرد؟! آ‌ا آن پست فطرتان نبودند که به مسلم بن عقیل، امان نامه دادند و سپس به راحتی آن پاکان را به قتل رساندند؟! -

۳. حفظ عزت و احترام اسلام

امام حسین علیه السلام اگر با یزید میمون باز و شراب خوار بیعت می کرد، چیزی از مجد و عزت د‌ن باقی نمی ماند؛ زیرا بیعت ایشان، نوعی تأیید اعمال شنیع یزید و د‌گر کارگزاران فاسد او بود؛ اعمال و رفتاری که در تضاد آشکار با دین و اسلام بود. بیعت امام با یزید، اقرار به

تمامی رفتارها و جملات کفرآلود و ضد دینی او و زیردستانش بود و با این کار، تمام معارف و اعتقادات اسلامی یکجا نابود و ویران می‌گشت و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند.

چرا امام حسن علیه السلام صلح، و امام حسین علیه السلام قیام کرد؟

حال که دلایل صلح نکردن امام حسین علیه السلام با یزید بیان شد، ممکن است به ذهن بیاید که چرا امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد. آیا صلح ایشان، تأیید اعمال فاسد و ضد دینی معاویه نبود؟ پاسخ این است که شرایط و بستری که امام حسن علیه السلام را وادار به صلح کرد، در مقایسه با شرایط و بستری که امام حسین علیه السلام را وادار به قیام کرد، تفاوت بسیاری داشت. امام حسن علیه السلام بوی میانت و بی‌وفایی را از یاران خود حس می‌کرد و حتی رفتارهای خائنانه‌ای از بزرگان لشکر خود مشاهده کرده بود؛ چنان‌که برخی از آنان به معاویه نامه نوشته بودند: «ما همراه تو هستیم و اگر بخواهی، حسن را دست به تو تحویل می‌دهیم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲)

این شرایط مظلومانه، در زمان امام حسین علیه السلام وجود نداشت و ایشان، امید قوی داشتند که بتوانند در کوفه حکومت تشکیل دهند؛ اما پس از اینکه از خیانت کوفیان آگاه شدند، راهی برای بازگشت نداشتند.

امام حسن علیه السلام راهی جز صلح با معاویه نداشتند تا خود، فرزندان و شیعیانشان را از نابودی کامل نجات دهند و آن شروط را بر معاویه تحمیل کنند.

با وجود این اختلاف شرایط، نباید معاویه مکار را با یزید بی‌خرد مقایسه کرد؛ چرا که معاویه با مکر و نیرنگ خویش، خود را مقید به دین و اسلام نشان می‌داد، وی یزید به صورت علنی مرتکب گناهان بزرگ می‌شد و حتی به راحتی کلمات کفرآلود بر زبان جاری می‌ساخت. لذا آ صلح ایشان با یزید، با جرثومه تاریکی یا کشته شدن در پی داشت؟!

چرا امام حسین علیه السلام خانواده را همراه خود به کربلا آورد؟

درباره علل همراه ساختن خاندان و زنان و کودکان در این نهضت به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

۱. ادامه و تکمیل قیام

قیام و دعوت امام حسین (علیه السلام)، با کشته شدن ایشان پایان نیافت؛ بلکه آن حرکت جهادی پس از شهادت ایشان نیز بی وقفه ادامه یافت و از کربلا، آن سرزمین شهادت، تا کوفه، و سپس تا شام، پایتخت و آینه بنی امیه، و پس از آن تا مدینه ادا پیدا کرد. هر کجا که اسرای سینی رفتند، پیام امام حسین (علیه السلام) نیز با آنان رفت. کاروان اسرای مظلوم کربلا، پیام ایستادگی و دفاع از عقیده را به جان هر جوانمردی رساندند. آنان از هیچ شهری عبور نمی کردند، مگر آنکه مردم به دعوت حسین بن علی (علیه السلام) لب می گفتند. وقتی به شام، مقر حکومت یزید، رسیدند، تخت و بارگاه شاهانه او را بر هم زدند. کاروان سینی، وجدان هر غافلی را بر ضد ظلم فراگیر بنی امیه برمی انگیزت.

پس می توان گفت که اهداف امام حسین (علیه السلام)، تنها با شهادت ایشان و یارانشان تحقق نمی یافت؛ به این خاطر خانواده خود را همراه آورد تا اهداف والای خود را یکی پس از دیگری تحقق بخشد. کاروان اسرای کربلا در مسیر حرکت خود پیام نهضت را فریاد می کرد: «این، اهل و عیال سینی (علیه السلام) است؛ همان کسی که در سرزمین طف (کربلا) به شهادت رسید؛ همان کسی که نوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نور چشم ایشان بود. یزید، از روی ظلم و دشمنی، آن امام پاک و بی گناه را به شهادت رساند».

این صحنه ها، قلب مردمان را از جای می کند، فکر و جانیشان را برای مقابله با یزید به تلاطم می انداخت و بازوانشان را برای مقابله با ظلم، قدرتی مضاعف می بخشید. همراهی خانواده امام حسین (علیه السلام) در کربلا، تقویتی بی بدیل برای نهضت ایشان بود.

وظیفه خطیری بر دوش کاروان حس قرار داشت: وظیفه پیام رسانی نهضت به تمامی نواحی و بلاد اسلامی. چه بسیار مواضعی که زن و فرزند امام حسین (علیه السلام) در آن فرود آمدند و با زبان ویای ویش، جنگ تمام عیاری را علیه دشمنان به راه انداختند و در همان حال اسارت، پیام اباعبدالله (علیه السلام) را منتشر کردند؛ از جمله:

الف) خطبه حضرت زینب (علیه السلام) در کوفه

یکی از این موارد، خروش زینب کبری (علیه السلام)، شیرزن عرب و وارث حیدر (علیه السلام) بود. هنگامی که

ایشان مردم را در محله‌های کوفه مشغول گریه دید، به آنان اشاره کرد که ساکت شوند. پس هر صدای رز و درشتی ساکت گشت، نفس‌ها قطع شد و در آن هنگام، زبان به سخن گشود و فرمود: شکر از آن خداست و درود و صلوات بر محمد ﷺ و خاندان خوب و پاک او. اما بعد از حمد و صلوات، ای مردم کوفه، ای فریب‌کاران نیرنگ‌باز، آیا گریه می‌کنید؟! گریه‌تان بی‌پایان باشد و ناله‌تان آرام نگردد! مَثَل شما مَثَل «زی است که رشته‌های خود را با قوت می‌بافت و سپس دوباره باز می‌کرد. شما قسم‌ها و تعهداتتان را مایه فساد و خیانت قرار داده‌اید». (نحل: ۹۲)

آیا در شما خصلتی به جز گزافه‌گویی، آلودگی، شرارت، خودبینی، دروغ، کینه و چاپلوسی و تملق، به‌سان کنیزان، وجود دارد؟! در مقابل دشمن کاری جز لاف‌زدن و اشاره چشم و ابرو بلدید؟! شما مانند مکان سرسبزی هستید که در لجنزارها روییده است [که ظاهرش زیبا و باطنش آلوده است] یا نقره‌ای که با آن قبر مرده را آراسته‌اند. بدانید که «برای آخرت خود کردار زشتی از پیش فرستادید و به خشم خداوند گرفتار، و در عذاب جاوید خواهید ماند». (مائده: ۸۰)

آیا گریه می‌کنید و فریاد سر می‌دید؟! آری، به خدا «زیاد بگریید و کمتر بخندید» (توبه: ۸۲)؛ زیرا تاریخ را به ننگ و عاری آلوده ساختید که هرگز نمی‌توانید آن را بشوید! آری، چگونه می‌توانید این ننگ را از دامن خود بزدايید که نوه پیامبر خاتم و معدن رسالت ﷺ را کشته‌اید؟! کسی که بزرگ شما و فروغ راهتان بود؛ کسی که پشتوانه خوبانتان و پناهگاهی برای پیش‌آمدهای ناگوارتان بود؛ کسی که آقا و سرور جوانان بهشت بود. «بدانید که بد و زر و وبالی به دوش می‌کشید». (انعام: ۳۱) نابودی و ویرانی بر شما باد! از رحمت خدا دور، و از باب او مطرود باشید! و شستان به باد رفت، «دست‌هایتان بریده باد» (مسد: ۱) آنچه به دست آوردید، خسارت‌بار بود و «گرفتار خشم خدا و رسول او گشتید» (بقره: ۶۱) و «ذلت و بیچارگی بر شما زده شد». (بقره: ۶۱)

وای بر شما مردم وفه! آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ تکه تکه کردید و چه عزیزان پرده‌پوشی از آن حضرت را از خانه خارج ساختید؟! آیا می‌دانید چه خونی را از آن بزرگوار بر زمین ریختید و چه احترامی را از او هتک کردید؟! کاری که کردید، چنان بزرگ و زشت بود که «نزدیک است آسمان‌ها تکه تکه شود و زمین دو نیم شده و کوه‌ها به شدت از هم بپاشد»! (مریم: ۹۰) زشتی جنایتان، به فراخی زمین و گستردگی آسمان است! آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان برای این جنایت، خون ببارد؟! «همانا جبه و عذاب آخرت، ننگین‌تر خواهد بود و هرگز یار نمی‌شوند». (فصلت: ۱۶)

مراقب باشید مهلتی که به شما داده شده است، شما را به خفت و نابودی نکشاند و به فکر جبران باشید؛ زیرا جنایت شتاب‌زده شما باعث نمی‌شود که خدا باعجله از شما انتقام گیرد و او از دیر شدن انتقام نمی‌هراسد و «همانا پروردگار شما در مینگاه است» (فجر: ۱۴) (ابن طاووس، بی‌تا، ص ۱۰۵-۱۰۸)

این خطبه، یکی از مواضعی بود که سرور بانوان، زینب کبری ؓ، پرچم قیام و نهضت را برافراشت و در ابتدای ورود به کوفه، فضای شادی و سرور کوفیان را به حزن و یه و حیرت تبدیل کرد و نزدیک بود که قیام جدید را در کوفه پدید آورد. هنگامی که ابن زیاد ملعون، متوجه این خطر شد، به سرعت کاروان اسرا را روانه شام کرد.

ب) خطبه حضرت زینب ؓ در شام

اسیران حسینی وارد شام شدند؛ درحالی که یزید و اطرافیانش، سرمست از پیروزی و شادی و سرور بودند؛ زیرا عده‌ای خارج شده از دین را آشکارا کشته، زن و فرزندشان را به اسارت گرفته بود. در مجلس یزید، بزرگان و عالمان، ریش سفیدان و اشراف و والیان و سرپرستان طایفه‌های مختلف عرب حضور داشتند. وارث شجاعت حیدر، این جلسه را بهترین فرصت برای جهاد و قیام دانست و رسالت برادر بهیدش، حسین ؓ، را این گونه به سرانجام رسانید و در برابر یزید، بی‌پروا گفت:

ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است و درود او بر پیامبر ﷺ و همه فرزندان پاک آن بزرگوار. خدای سبحان به درستی فرمود: «سپس بدترین

«ای کاش پدران و نیاکانم بودند و فریاد شادی سر می دادند و می گفتند: هان ای یزید! دستت فلج مباد!»^۱ درحالی که با چوب دستی بر دندان های سرور جوانان اهل

۱. مؤلف: این جملات بخشی از ابیات ابن زبیری است که یزید آن را قبل از خطبه حضرت زینب علیها السلام می خواند و این، نشانه ای قطعی بر کفر یزید و اعتقاد نداشتن او به اسلام است. آن اشعار، این است:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلِ
فَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلْ
قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ
لَعِبْتُ هَاشِمُ بِالْدِّينِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ خُنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

کاش نیاکان و بزرگان تیره و تبار من - که در «بدر» کشته شدند - بودند

و شیون و فریاد مسلمانان را بر اثر ضربات نیزه ها در جنگ احد می دیدند.

آن گاه بود که از شور و شادمانی، فریاد سر می دادند

و می گفتند: هان ای یزید! بزن که دستت معیوب و بریده مباد!

ما سروران و رهبران آنان را کشتیم

و این کشتار به جای کشته های جنگ بدر بود که اینک سر به سر شد!

قبیله هاشم حکومت را بازیچه نیل به مقاصد خود قرار دادند،

و گر نه نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد.

من از دودمان خندف نخواهم بود

اگر از آل احمد انتقام نگیرم.

(طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۷)

بهشت، اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، ضربه می‌زنی! آری، چرا چنین نگوئی درحالی که ستارگان زمین از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عبدالمطلب را کشتی و پوست از زخم ما برداشته، دودمان‌مان را ریشه کن کردی و در همان حال، فریاد می‌زنی و نیاکانت را صدا می‌زنی؟! آیا چنین می‌پنداری که صدایت به گوش آنان می‌رسد؟! تو نیز به زودی به آنان ملحق خواهی شد و به زودی به همانان خواهی پیوست و آرزو خواهی کرد که ای کاش فلج بودم و چنین نمی‌کردم و ای کاش لال بودم و چنین نمی‌گفتم!

بارخدایا، حقوق ما را بازستان و از کسانی که در حق ما بدی کردند، انتقام بگیر و بر کسانی که خون ما را ریختند و دلیرانمان را کشتند، آتش خشم خود را فرود آور. به خدا سوگند که تو با این کار، جز پوست و گوشت خود را ندریدی و طولی نمی‌برد که به محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد شوی؛ درحالی که فرزندان را به خاک و خون کشیده‌ای و احترامش را درباره خاندانش شکسته‌ای! این ملاقات، هنگامی است که خداوند همه خاندان او را گرد آورده و پراکندگی آنان را سامان بخشیده است و حقوق پایمال‌شده آنان را پس گرفته است «و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه آنان زبانی هستند که در بارگاه پروردگارشان روزی داده می‌شوند». (آل عمران: ۱۶۹) کافست که خدا تو را محاکمه کند و محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنت باشد و جبرئیل، پشتیبان ستم‌دیدگان باشد. به زود کسی که تو را وسوسه، و بر گردن مسلمانان سوار کرد، خواهد دانست که «بد جایگزینی در انتظار ستمگران خواهد بود» (کهف: ۵۰) و «کدامین شما، ناتوان‌تر و در موقعیت بدتری خواهید بود». (مریم: ۷۵)

۱ چه پیشامدهای روزگار، مرا مجبور کرد که با تو هم کلام کردم، ولی جایگاهت را بی‌ارزش انگاشته، ملامت و بی‌آبرو کردن تو را به نهایت خواهم رساند و بیشترین سرزنش‌ها را به سویت روانه خواهم کرد. اما چه باید کرد که دیدگان، اشک‌بار و دل‌ها شعله‌ور و سوزان است! شگفتا و شگفتا که لشکریان آزادشده شیطان، نجیبان

از لشکر خدا را به شهادت رساندند و چنگال کثیفشان را آغشته به خون ما کردند و دندان گرگ صفتشان را در گوشت تن ما فرو بردند.

ای پیکرهای پاک و مطهر ماست که بارها طعمه گرگ‌های درنده شده و زیر چنگال گفتارها، به خاک افتاده است! اگر ما را برای خود غنیمتی می‌پنداری، به زودی خواهی فهمید که اسارت ما، مایه زیان و بی‌آبرویی توست؛ آن‌گاه که چیزی نداری، مگر آنچه از پیش فرستاده باشی «و پروردگارت هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند». (حج: ۱۰)

من از ظلم تو، فقط به بارگاه خدا شکایت می‌کنم و تکیه گاهم فقط اوست و تو هر فریب و نیرنگی که می‌توانی، به کار گیر و از هیچ اقدام و تلاشی دریغ مکن و همه تلاشت را به کار گیر! پس به خدا سوگند که نام ما را نمی‌توانی از میان برداری و دین و و ی را نمی‌توانی بکشی و لکه ننگ و عار این ستم را نمی‌توانی از دامان خود بشویی! رأی و نظر تو، به شدت سست، و روزهای بسیار اندک، و دارودسته‌ات رو به پریانی و پرا ندگی است! به یاد آور روزی را که ندا ی ندا می‌دهد: «به هوش شید که لعنت و نفرین خدا بر ستمگران است». (هود: ۱۸)

ستایش از آن خدایی است که سعادت و آمرزش را برای اولین ما، و شهادت و رحمت خویش را برای آخرین ما رقم زد و از او می‌خواهیم که پاداش شهیدان ما را کامل کند و بر اجرشان بیفزاید و ما را بازماندگانی شایسته برایشان قرار دهد که او، پرمهر و بامحبت است. «او ما را بس است و خوب حمایتگر و کارسازی است». (آل عمران: ۱۷۳) (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۱ و ۱۰۲)

سرور بانوان، افکار را به ظلم و ستم یزید و روش باطل بنی امیه متوجه ساخت. این حرکت شجاعانه ایشان، حقیقتاً بزرگ‌تر و پرفایده‌تر از شمشیر زدن در میدان نبرد بود.

ج) خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه

بیماری امام سجاد علیه السلام به حدی و م بود که دشمن از کشتن ایشان صرف نظر کرد. با این

حال، ایشان هرگز از قیام و افشاگری دست نکشید و در کوفه و شام، بی هابا خطبه‌های آتشینی ایراد کرد. ایشان، ذهن مردم را متوجه این سؤالات می‌ساخت که «ا بن اسیران، چه کسانی هستند؟ برای چه اسیر شده‌اند؟ چه کسی آنان را به اسارت گرفته است؟ و...» و از فصاحت‌های بی‌شمار بنی‌امیه، پرده برمی‌داشت و نسب پر جرم و جنایتشان را به همگان یادآوری می‌کرد.

امام سجاد علیه السلام هنگامی که کاروان سینی وارد کوفه شد، افسار سخن را به دست گرفت و در عین بیماری و ضعف، و فقه خود را به خوبی ادا کرد. ایشان به حاضران اشاره کرد تا ساکت شوند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم، کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و کسی که نمی‌شناسد، بداند که من لمی علیه السلام، فرزند حسین علیه السلام و نوه علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستم. من فرزند کسی هستم که در جوار رود فرات، سر بریده شد؛ بدون این به نسبت به کسی ستمی کرده باشد یا کسی را فریب و نیرنگ داده باشد تا از او انتقام گیرند. من فرزند کسی هستم که حرمتش لگدمال شد و تمام دارایی‌اش به تاراج رفت و خانواده‌اش اسیر شدند و خودش، زجر کش شد و همین، برایم کافی و افتخاری بس بزرگ است!

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما نبودید که نامه‌هایی به پدرم نوشتید و با او عهد و پیمان یاری بستید و بلافاصله او را تنها گذاشتید؟!

نفرین بر شما و ننگ بر تصمیم و عهدتان! با چه رویی در چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید، هنگامی که به شما بگوید: «خاندانم را شتید و حرمت مرا لگدمال کردید و هرگز از امت من نیستید»!

در این هنگام از گوشه و کنار صدای فریاد مردم بلند شد و به یکدیگر گفتند: «نادانسته، خود را بیچاره و بدبخت کردیم!» آن‌گاه امام سجاد علیه السلام فرمود:

رحمت خدا بر کسی که نصیحت و توصیه من درباره فرمانبرداری از خدا و پیامبر و اهل بیتش را بپذیرد؛ زیرا «برای ما در زندگی و منش پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی نیکو وجود دارد». (احزاب: ۲۱)

در این هنگام مردم یکپارچه گفتند:

ما سخنان را شنوا، و نصیحت را پذیراییم و از حرمت از دست رفته‌ات محافظت می‌کنیم. هرگز از تو روی نخواهیم گرداند و از تو کناره نخواهیم گرفت. مطلبی که مدّ نظر داری را بگو؛ زیرا ما با کسی که با تو دشمنی کند، دشمنیم و با کسی که با تو دوستی نماید، دوستیم. ما حتماً یزید را دستگیر خواهیم کرد و از تمامی کسانی که به شما و ما ظلم کردند، دوری می‌جوییم!

امام سجاد علیه السلام در پاسخ آنان فرمود:

هرگز و هرگز! ای دغل‌بازان حيله‌گر و گرفتاران شهوات و هوس‌ها، آیا به من نیز همچون پدرم، وعده‌های دروغین می‌دهید؟! هرگز! به پروردگار مرکب‌هایی که زائران را از مکه به منا و عرفات می‌برند سوگند، ز من عمیقی که بر پیکر ما وارد ساختید، هنوز جوشان است و بند نیامده! دیروز پدرم و بسیاری از خانواده‌ام کشته شدند و غم از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم و فرزندان را از یاد نبرده‌ام. تلخی این غم‌ها را در کامم، و فشارش را بر گلویم، و سنگینی‌اش را روی سینه‌ام احساس می‌کنم. از شما خواهش می‌کنم که نه با ما باشید و نه بر ضدّ ما!

سپس شروع به خواندن این اشعار کرد:

تعجبی نیست اگر حسین علیه السلام به شهادت رسید؛ چرا که پدرش که بهتر و گرانقدرتر از او بود نیز به همین سرنوشت دچار شد. ا کوفیان، از مصیبت جانگدازی که بر حسین علیه السلام وارد شد، شاد نباشید.

جانم فدای کسی که در کنار شط فرات به شهادت رسید و آتش سوزان جهنّم در

انتظار قاتلانش خواهد بود. (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۸۹ و ۹۰)

د) خطبه امام سجاد علیه السلام در حضور یزید

مجلس یزید، جولانگاه دیگری برای آگاهی‌بخشی و ادامه قیام توسط امام سجاد علیه السلام بود.

یزید دستور داد تا خطیبی به منبر رود و از بدی‌های امام حسین و پدر بزرگوارش علیه السلام بگوید.

خطیب پس از حمد و ثنای الهی، تا می توانست نسبت به این دو امام بزرگوار اهانت کرد و از یزید و معاویه نیز بیشترین تعریف و تمجید را به عمل آورد. امام سجاده علیه السلام رو به خطیب کرد و فرمود: «وای بر تو! آیا رضایت مخلوق را در برابر خشم خالق عوض کردی؟! جایگاهت در آخرت آکنده از آتش خواهد بود!» — به یزید فرمود: «ای یزید، اجازه بده به منبر روم و مطالبی را بیان کنم که در آن، رضایت الهی و اجر و ثوابی برای شنوندگان باشد».

یزید اجازه نداد. مردم به او گفتند: «ای امیر مؤمنان (!) به او اجازه بده تا خطبه بخواند و مطالبش را شنویم».

یزید گفت: «او اگر به منبر رود، پایین نخواهد آمد؛ مگر اینکه من و دودمانم را مفتضح سازد».

مردم گفتند: «حرف های یک جوان، چه تأثیری خواهد داشت؟!»

یزید گفت: «اینان خاندانی هستند که از کودکی، علم در کامشان ریخته شده است».

اصرار مردم ادامه داشت تا آنکه یزید اجازه داد. امام سجاده علیه السلام از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنان خطبه ای خواند که چشمان را اشکبار، و دل ها را بی قرار کرد. ایشان فرمود:

به ما، شش موهبت عطا شده است و به هفت فضیلت مفتخریم؛ دانش، بردباری، بخشنده گی، خوش زبانی، دلیری و محبوبیت در دل ها مواهبی است که به ما داده شده است و هفت فضیلت، این است که پیامبر برگزیده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از ماست؛ کسی که بسیار راستگوست (امام علی علیه السلام)، از ماست؛ جعفر طیار از ماست؛ حمزه، شیر خدا و رسولش از ماست؛ سیده زنان عالمین (حضرت فاطمه علیها السلام از ماست) دو نوه این امت (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) از ما هستند.

هر کس مرا می شناسد که می ناسد و هر کس نمی ناسد، من خود را معرفی می کنم: منم فرزند مکه و منا؛ منم فرزند زمزم و صفا؛ منم فرزند کسی که حجرالأسود در عبای او حمل شد؛ منم فرزند بهترین کسی که تاکنون لباس به تن کرده و عبا به

دوش افکنده؛ منم فرزند بهترین کسی که تاکنون، با کفش یا پابرهنه، بر زمین قدم نهاده؛ منم فرزند بهترین کسی که طواف و سعی به جای آورده؛ منم فرزند بهترین کسی که به حج مشرف شده و لبتیک گفته؛ منم فرزند کسی که با بُراق (حیوانی که پیامبر را به معراج برد) در آسمان سفر کرده؛ منم فرزند کسی که در معراجش، «از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده شده» (اسراء: ۱)؛ منم فرزند کسی که جبرئیل امین، او را تا سدرۃالمنتهی بالا برده؛ منم فرزند کسی که «آن قدر به خدا نزدیک شده که به اندازه دو کمان یا کمتر میانشان فاصله بوده» (نجم: ۸ و ۹)؛ منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان، نماز خوانده؛ منم فرزند کسی که خداوند جلیل، از طریق وحی با وی سخن می‌تته است.

منم فرزند محمد مصطفی ﷺ و علی مرتضی ﷺ؛ منم فرزند کسی که بر صورت مشرکین کوبید تا همگی «لا اله الا الله» گفتند؛ منم فرزند کسی که در رکاب رسول خدا ﷺ با دو شمشیر و دو نیزه می‌نگید؛ منم فرزند کسی که دو بار هجرت کرده و دو بار بیعت کرده؛ منم فرزند کسی که در جنگ بدر و حنین شمشیر زده؛ منم فرزند کسی که حتی به اندازه پلک زدنی هم به خدا کفر نورزیده؛ منم فرزند سرآمد مؤمنان، وارث پیامبران، شکننده کافران و مشرکان، ستون خیمه مسلمانان، نور و روشنگر مجاهدان، زینت عبادت کنندگان، تاج سر گریه کنندگان، صبورترین صابران و برترین قیام کنندگان؛ منم از دودمان یاسین، همان فرستاده پروردگار؛ منم فرزند کسی که جبرئیل او را تأیید کرده و میکائیل او را یاری می‌داده است؛ منم فرزند کسی که از حریم مسلمانان محافظت می‌کرده و مارقین و ناکثین و قاسطین را در هم کوبیده؛ منم فرزند کسی که با دشمنان هتاکش مبارزه کرده؛ منم فرزند والاترین قریش؛ منم فرزند اولین کسی که دعوت خدا و رسولش ﷺ را اجابت کرده و گوی سبقت را از پیشتازان ربوده؛ منم فرزند شکننده سرکشان، ریشه کن کننده مشرکان، تیر خدا بر قلب منافقان، زبان گویای حکیمان و عابدان،

یاور دین خدا و ولی امر او، بوستان حکمت خدا و صندوقچه علم او؛ منم فرزند آن
 بخشنده گرامی و کریم پرهیزکار که اهل مکه، و مورد رضایت خدا بود؛ آن دلیر
 والا همتی که بسیار صبور بود و بسیار روزه می گرفت؛ آنکه پاک و تدبیرگر بود و
 دودمان ناپاک کافران را به باد می داد و گروه ها را متفرق می ساخت؛ ثابت قدم ترین
 مسلمانان در جنگ ها، محکم ترینشان در باورها و جدی ترینشان در تصمیم ها بود؛
 شیری غران که در میدان جنگ، دشمنان را همچون آسیاب خرد می کرد و همچون
 باد آنان را پراکنده می ساخت؛ او شیر حجاز و پهلوان عراق بود و در حوادث مهمی
 همچون اتفاقات مکه، مدینه، مسجد خیف، پیمان عقبه، جنگ بدر و احد، بیعت
 شجره و هجرت نقش آفرینی کرده؛ بزرگ عرب، شیر میدان جنگ، وارث دو
 مشعر و پدر حسن و حسین علیهما السلام، دو نوه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آری، او جد من، علی بن
 ابی طالب علیه السلام است.

منم فرزند فاطمه زهرا علیها السلام؛ منم فرزند سرور زنان...

امام سجاد علیه السلام در ادامه، آن قدر اوصاف خود و نیاکان پاکش را بیان کرد که گریه و ناله
 شامیان بلند شد. یزید ترسید آشوبی به پا شود. لذا به مؤذن دستور داد اذان بگوید تا کلام امام
 قطع شود. هنگامی که مؤذن گفت: «الله اکبر الله اکبر»،

امام سجاد علیه السلام فرمود: «چ چیز، بزرگ تر از خدا نیست»

سپس مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله»

و امام فرمود: «مو و پوست و گوشت و خونم، به یگانگی خدا شهادت می دهد».

سپس مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله»

امام سجاد علیه السلام از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: «ای یزید، آیا این محمد صلی الله علیه و آله که مؤذن
 گفت، جد من است یا جد تو؟! اگر بگویی جد توست که دروغ گفته و کافر شده ای و اگر
 بگویی جد من است، پس چرا خاندانش را به قتل رساندی؟!» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵،
 ص ۱۳۷-۱۴۰)

آری، این گونه بود که امام با سخنان وحی گونه خود، نزدیک بود قیام دیگری را رقم، و بساط یزید را بر هم زند. موارد دیگری از روشنگری شجاعانه ایشان و دیگر افراد کاروان حسینی وجود دارد که جهت اختصار، به همین مقدار بسنده می کنیم.

۲. مشیت الهی

دلیل دیگر این بود که مشیت الهی به این کار تعلق گرفته بود تا نتایج ارزشمندی همچون انتشار حق و مبارزه با باطل و دفع آن، به طور کامل محقق شود. امام حسین علیه السلام در گفت و گویی با ام سلمه از این حقیقت پرده برداشت: «خداوند حکیم اراده کرده که مرا کشته و سر بریده از سر ظلم و دشمنی، و خانواده و قوم و زنانم را آواره، و کودکانم را سربریده و در بند اسارت ببیند؛ درحالی که فریاد کمک سر دهند و یار و یآوری یابند». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۳۱)

همچنین هنگامی که برادرشان، محمد بن حنفیه، به ایشان گفت: «اگر می داند که کشته خواهید شد، چه معنایی دارد که زنان را به دنبال خود می رید؟!» ایشان پاسخ دادند: «جدم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود که خدا اراده کرده است زن و بچه تو را به دور از خانه، در حال اسارت ببیند. مبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد که راضی به خواست الهی باشم». (ابن طاووس، بی تا، ص ۴۰)

ابن عباس از سر دلسوزی به ایشان مشورت داد که خانواده را با خود ببرید و از کشته شدن و اسارت ایشان اظهار ترس و نگرانی کرد. امام به او فرمود: «ای پسرعمو، من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من دستوری داد که نمی توانم از آن سرپیچی کنم؛ ایشان به من دستور داد که خانواده را همراه خود ببرم». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

۳. نگرانی امام نسبت به آنان

امام حسین علیه السلام در آن شرایط به کسی اعتماد نداشت تا خانواده شان را به او بسپارد؛ همان طور که در ادامه گفت و ایشان با ابن عباس فرمود: «اینان، امانت های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و به هیچ کس اعتماد ندارم تا این امانت ها را به او بسپارم». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

ایشان می‌ترسید که اگر آن پاکان بی‌دفاع را نزد کسی بگذارد، یزید پست‌فطرت به آنان جسارتی روا دارد، آنان را به قتل رساند، یا اذیت کند و این، بزرگ‌ترین مصیبتی است که در حال حیات یک مرد می‌تواند بر او وارد شود. همچنین ممکن بود به یزید خبیث با گروگان گرفتن آنان، امام را در تنگنا قرار دهد و نهضت ایشان را با شکست مواجه کند. (ابن طاووس، بی‌تا، ص ۵۱)

۴. جدا نشدن خانواده از امام

دلیل دیگر این است که خانواده ایشان نیز حاضر نبودند از ایشان جدا شوند؛ زیرا ایشان قوی‌ترین تکیه‌گاه و گانه پناهگاه علویان در مشکلات و سختی‌ها بود و غیرتمندترین غیرتمندان و شجاع‌ترین شجاعان در آن خاندان به شمار می‌رفت. با این اوصاف، چگونه خانواده و برادرانش او را رها کنند؟! این مطلب، از گفت‌وگوی ایشان با ابن عباس مشخص می‌شود که فرمود: «آنان (خانواده و عیال) نیز از من جدا نمی‌شوند...». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

چنین وقتی ابن عباس صحبت از همراه نبردن خانواده را به میان آورد، سرور بانوان، حضرت زینب علیها السلام، فرمود:

ای ابن عباس، آیا به بزرگ و ریش‌سفید ما مشورت می‌دهی که ما را در مدینه بگذارد و خودش به تنهایی برود؟!... آیا روزگار، کسی جز او برای ما باقی گذاشته است؟! نه به خدا قسم! ما با او زنده می‌انیم و با او می‌میریم! (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

۵. جلوگیری از تحریف واقعیت

دلیل دیگر برای اینکه حضرت خانواده را با خود بردند، این بود که آنان از ظلم و دشمنی بنی‌امیه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پرده بردارند و واقعیت نفاق‌آلود و فریبکارانه بنی‌امیه را با اتفاقاتی واقعی و همه‌فهم بر ملا سازند. یزید در تلاش بود تا جامعه را ریب دهد و واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهد. او قصد داشت چنین شایعه پراکند که «کشته‌شدگان، کسانی بودند که از دین خارج گشتند و اسیران، افرادی بی‌دین هستند».

اهل و عیال امام حسین علیه السلام اجازه ندادند که واقعیت عوض شود و جهاد مقدس امام حسین علیه السلام و یارانشان، از مسیر خود منحرف گردد. همه عالم با افشاگری و خطبه‌های روشن‌گرانه اسرای کربلا فهمید که کشته‌شدگان کربلا، عده‌ای بی‌سروپا و خارج‌شده از دین نبودند؛ بلکه حسین علیه السلام و یارانش، آن مهتران و پاکان روزگار بودند. همه فهمیدند که ایران کربلا، افرادی بی‌دین و بی‌هویت نبودند؛ بلکه خاندان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که بند اسارت و بی‌حرمتی، بر دست و جانشان سنگینی می‌کرد. لذا بازماندگان کربلا، قوی‌ترین وسیله برای مقابله با مکر و تحریف بنی‌امیه بودند.

۶. تحریک غیرت و عواطف جامعه اسلامی

هدف در از همراه کردن خانواده، این بود که کمی به غیرت جامعه بزرگ اسلام برخورد و حرکتی بر ضد حاکمان بی‌دین و ستمگر بنی‌امیه در آنان پدید آید. خبر شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و قساوت و رذالت بنی‌امیه، توسط کاروان اسرا به گوش جان هر انسان عادل و هوشیاری رسید و سبب ایجاد کینه و عصبانیت شدید در دل هر شنونده‌ای شد. این حرکت باعث شد که کوچک و بزرگ، با شنیدن خبر شهادت آن بزرگوار، از یزید و رفتار شنیع او ابراز نفرت و برائت کنند و کسی باقی نماند، مگر اینکه صدای مظلومیت و حق‌طلبی حسین علیه السلام به او برسد. مدین سبب قیام ایشان و اسارت خانواده‌شان، قیام‌های دیگری را در پی داشت و سبب تحرکات دیگری در جامعه اسلامی شد.

از جمله این قیام‌ها، قیام مردم مدینه بود. خانواده اباعبدالله علیه السلام پس از بازگشت به مدینه، برای حسین علیه السلام نوحه و عزاداری، و مصائب ایشان را یادآوری می‌کردند؛ مصائبی که قلب انسان را جریحه‌دار، و جگر او را آب می‌کند. مردم مدینه، به طور دائم، شاهد این صحنه بودند و به خانواده ایشان تحیت و تسلیت می‌گفتند و پس از مدتی، به آتش سوزانی بر ضد یزید تبدیل شدند تا آنکه واقعه دردناک حرّه به وقوع پیوست.

در همان راستا، قیام ابن زبیر، ثوابین، مختار، فرزند مالک اشتر شکل گرفت و پس از آن،

قیام زید بن علی و حسین بن علی علیه السلام در سرزمین فحّ و ده‌ها قیام اعتراض‌آمیز دیگر، توسط مصلحان جامعه پدید آمد.

امام حسین علیه السلام خانواده و حتی کودکان خود را همراه با خود به سرزمین شهادت و بلا برد تا دین خدا را یاری کند و هدف قیام خود را قوت بخشد.

پس از واقعه کربلا، هدف ایشان محقق شد و ایه‌های حکومت ستمگر اموی سست گشت و شاخه‌های آن «شجره ملعونه» (اسراء: ۶۰) قطع، و دودمان کافران بریده شد. مسلمانان پس از آن، در اوج گوارایی، پیشرفت، عزت و آقایی زندگی کردند و جوامع مسلمان همگی دوباره به سمت قوّت، علم، ثروت و پیشرفت قدم برداشتند و این دقیقاً همان چیزی بود که امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و خدای تعالی از این قیام اراده کرده بودند.

هدف از جلسات عزای حسینی

مسلمانان و شیفتگان سالار شهیدان همواره برای بزرگداشت مجالس سوگواری و عزای حضرت و شهیدان کربلا اهتمام داشته و بر انجام آن پای فشرده‌اند. هدف از تأسیس و برگزاری این مجالس عبارت‌اند از:

۱. برکات قیام حسینی علیه السلام برای مردم همان زمان

قیام اباعبدالله علیه السلام، از جهات مختلف، حقیقتاً موهبتی سخاوتمندانه برای جامعه بود. این قیام در همان عصر، بهترین اثربخشی و قوت‌دهی را به جامعه اسلامی ارزانی داشت و سایه ظلم و ذلت را از سر آن دور ساخت. به لطف آن قیام بود که جامعه به زندگی سرشار از امنیت و آرامش دست یافت و حاکمان در صدد جلب رضایت مردم برآمدند. پس از آن قیام بود که فرهنگ، علم، صنعت و ثروت مسلمانان به میزان شگفت‌آوری رشد کرد.

۲. برکات قیام حسینی علیه السلام برای نسل‌های بعد

قیام ایشان برای نسل‌های بعدی، خیرات و برکات فراوان‌تری داشت. برگزاری جلسات به نام ایشان و برای آن بزرگوار، موجب شده تا شیعه از جهت علم و فرهنگ، اراده و نیرو،

ثبات قدم و استقامت و اندوخته‌های مادی و معنوی همواره در اوج قرار گیرد و گوی سبقت را از دیگر مذاهب و گروه‌ها بریاید.

جلسات ماتم ابا عبدالله علیه السلام، نمادی پرفروغ از حرکت و حیات مسلمانان است؛ از سبک زندگی مردم رفته تا شیوه حکومت حاکمان. این جلسات موجب نیرو گرفتن مسلمانان در راه مقابله با ظلم و یاری حق است.

جلسات عزای حسینی و فواید آن، از موضوعاتی است که مطالب بسیاری درباره آن گفته و نوشته شده است؛ تا آنجا که برخی از فیلسوفان و شرق‌شناسان غرب، در تألیفاتشان به صراحت به آن اشاره کرده و نظراتی ستودنی درباره این جلسات و فواید آن بیان کرده‌اند. با این اوصاف، در نیازی به سؤال و کنکاش در این باره وجود ندارد و به همین خاطر این بحث را به صورت مختصر مطرح می‌کنیم.

جلسات عزای حسینی، همچون زمینی خاص و ویژه است که خداوند آن را آفرید، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را آماده ساخت و ابا عبدالله علیه السلام و لشکریانش در آن کشت و کار کردند و بذریعۀ ایمان، پیشرفت و جدّیت را در آن کاشتند. سپس خود و خانواده و یاران باوفایشان، آن را آبیاری کردند و پس از ایشان، فرزندان و بازماندگان‌شان به خوبی از آن نگهداری نمودند.

این همه تلاش و زحمت سبب شد که از دل آن، شاخه‌های بلندی به آسمان سر برآورد و سایه آرامش و اصلاح را بر سر جامعه اسلامی بگستراند و با ارزش‌ترین سرمایه را برای مسلمانان به ارمغان آورد؛ ثمراتی که شیعیان و پیروان‌شان، آن را برداشت کردند.

جلسات ماتم سیدالشهدا علیه السلام مسلمانان را در دریای فیوضات الهی غوطه‌ور می‌کند و حضور آنان در این مجالس، ذکر و تسبیح الهی به شمار می‌آید. در ادامه به مهم‌ترین آن برکات اشاره می‌کنیم:

الف) مدرسه‌ای پربرکت

این جلسات، مدرسه‌ای آکنده از علم و آگاهی است و قیامت مشغول آگاهی‌بخشی و

خدمت‌رسانی است. دانش‌آموزان این مدرسه، به علوم و پیشرفت‌های متعددی مشغول هستند: علم احکام شرعی و توضیح آن، قوانین و آداب اجتماعی اسلام، علم تاریخ و بیان مهم‌ترین برهه‌های تاریخی و باارزش‌ترین آنها، علم جغرافیا با متقن‌ترین و گسترده‌ترین روش‌ها، علم رجال و شناخت بزرگان از مسلمان و غیر مسلمان، علم عقاید و کلام اسلامی با متقن‌ترین دلایل، از گرفته تا نبوت و امامت و عدل و معاد و هر علمی که باعث رشد و بالندگی جامعه و ترقی بشریت باشد.

به برکت این مدرسه است که در برهه‌های گوناگون تاریخ، عالم‌ترین، متمدن‌ترین، زیرک‌ترین و ماهرترین افراد جامعه اسلامی در دامن فرهنگ شیعه می‌زیسته‌اند. جوزف، لسوف و مستشرق فرانسوی، در کتاب الاسلام و المسلمون چه زبا نوشته است: «اگر اکنون در سرازمگیتی بنگریم، خواهیم دید که نزدیک‌ترین افراد به علم، معرفت، صنعت و ثروت، فقط در میان شیعیان به چشم می‌خورند». این به برکت مدرسه جلسات حسینی است.

ب) محفل همفکری، همدلی و همیاری

جلسات حسینی، محفلی جهت‌گرددمایی مسلمانان با محوریت دین است که در آن، حال دیگر را جویا می‌شوند، در مسائل گوناگون با یکدیگر همفکری و تبادل نظر می‌کنند، نقاط ضعف خود را شناسایی و جبران می‌نند و به برکت همدلی و همیاری و همکاری که در این جلسات به دست می‌آید، مسلمانان با گام‌های استوار، در میدان‌های مختلف قدم برمی‌دارند. برای دستیابی به این فوائد ارزشمند، تلاش فراوان، هزینه‌های گزاف و زحمتی بی‌وقفه لازم است؛ ولی این برکات به برکت برپایی دائمی این گردهمایی - که توسط امام حسین (علیه السلام) پایه‌ریزی شد - آن به آن و بدون هیچ رنج و زحمتی به جامعه اسلامی تزیق می‌شود.

ج) تقویت عقاید در دفع شبهات

عقاید جامعه با برگزاری این جلسات تقویت می‌گردد و شک و شبهه از اذهان دور می‌شود. فایده، یکی از ارزشمندترین اهداف در جامعه اسلامی است؛ به همین خاطر

شیعیان همواره در عقیده و روش خود ثابت قدم بوده و با استدلال محکم و درخشان از عقیده‌شان دفاع کرده‌اند. آنان این قدرت را مدیون سنین بن علی علیه السلام هستند.

(د) آزاداندیشی و فرار از تحجر

جلسات اباعبدالله علیه السلام، دادگاه بی‌طرفی است که صلاحیت قضاوت بین حق و باطل را داراست و مجالی برای تحقیق و نقد درباره مسائل دینی، سیاسی، علمی، فرهنگی و... فراهم کرده است. به برکت این جلسات، تفکر و آزاداندیشی در میان مسلمانان قوت می‌یابد و کسانی که به دنبال حق می‌گردند، حقیقت برایشان روشن می‌شود و سطح معرفت و فرهنگ جامعه دائم ارتقا می‌یابد.

حق‌جویانی که به هر دلیل نمی‌توانند درباره مسائل گوناگون به تحقیق و سؤال بپردازند، با حضور در این جلسات به سرچشمه حقیقت دست می‌یابند. یکی از خصوصیات جامعه اسلامی، همین آزاداندیشی و تعادل فکری است که در پرتوی این جلسات، این مهم حاصل می‌شود.

(ه) گسترش اهداف قیام حسینی

جلسات عزای حسینی در امتداد قیام اصلاح‌گرایان و به هدف «اصلاح و هدایت جامعه» برگزار می‌شود؛ هدفی که ارزش دارد جان عزیز امام برای آن فدا شود و ایشان تا آخرین قطره خون، برای تحقق آن تلاش کند.

چه بسیار گمراهانی که در جلسات ایشان هدایت شدند! چه بسیار مسیحیان، یهودیان و مجوس‌یانی که مسلمان شدند! چه بسیار افراد سهل‌انگار و ولنگاری که در این جلسات توبه کردند و دوباره در مسیر حق و دین استقرار یافتند! تمامی این فواید، مرهون روشنگری و توضیح حق و مقابله با باطل است که در جلسات عزاداری محقق می‌شود.

(و) مبارزه با ظلم و فساد تا روز قیامت!

جلسات اباعبدالله علیه السلام، مبارزه‌ای بی‌وقفه با ظلم و ستم است که در هر زمان و عصری ادامه دارد و هیچ‌کس توانایی چیره‌شدن بر آن را ندارد.

ز) الگودهی به جامعه

ذکر فضائل و مناقب رهبران دین و بزرگان اسلام، ب تقویت عقیده مسلمانان و انتشار جملات و نظرات حکمت‌آمیز و خردورزانه آنان در جامعه است. اقتدا به الگوهایی که در قله‌های اخلاق و دین قرار دارند، همواره موجب عزت و یشرفت مسلمانان در ابعاد گوناگون زندگی بوده است.

این فواید، فقط به ذکر فضائل معصومین علیهم‌السلام اختصاص ندارد؛ بلکه مردان صالح و درستکار، عالمان، زاهدان و حکمرانان عادل و مؤمن نیز می‌توانند الگوی مناسبی برای ارائه به جامعه باشند و اخلاق و رفتار زیبای آنان، در ا جلسات بیان شود.

۳. تحریک عواطف و انقلاب درونی

فایده دیگر این جلسات آن است که با ذکر مصائب و مظلومیّت خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دل‌ها منقلب و متأثر می‌شود. تحریک عمیق عواطف و احساسات باعث ایجاد انگیزه در انسان می‌شود تا در راه حق و بزرگداشت آن تلاش کند و به آن چنگ بیندازد؛ همان‌طور که انتشار خبر شهادت مظلومانه اباعبدالله علیه‌السلام و ستمگری و سنگدلی امویان، باعث شد شیرازه ظلم و فساد از هم بپاشد.

بسیار شایدهم که افرادی هیچ اعتقادی به اسلام یا تشیع نداشته‌اند و پس از شنیدن ستم‌های بی‌رحمانه یزید و صبر و تحمل بی‌مانند سیدالشهدا علیه‌السلام، مسلمان و شیعه شده‌اند؛ صیبت‌هایی که هر وجدان بیداری با دیدن آن به خود می‌گوید: «تحمّ چنین مصائبی، فقط در راه دفاع از حق و بلند کردن پرچم آن ممکن است و نشانگر حقانیت شیعه است».

مواردی که برشمردیم، تنها گوشه‌ای از فواید ارزشمند ا جلسات است و شاید فواید بی‌شماری که از ذکرش صرف نظر کردیم، چندین برابر این موارد باشد.

اگر ما بتوانیم جلسات آن بزرگوار را به صورت منظم و با تلاش و تدبیر لازم برگزار کنیم، تکیه بر چنین ظرفیتی می‌توانیم از جهت قدرت و نفرات، بر تمامی فرقه‌ها و گروه‌های دینی و غیر دنی عالم پیشی بگیریم؛ همان‌طور که جوزف، مستشرق فرانسوی، در کتاب «الاسلام

و المسلمون» نوشته است: «مدت زیادی نخواهد گذشت که این گروه (عه) از جهت تعداد نفرات، ر سایر مسلمانان فائق خواهد آمد».

البته این پیروزی، در گروی اعتقاد، همت و ثبات قدم در مسیر اباعبدالله علیه السلام است. امیدواریم که در این مقاله توانسته باشیم در حد ضاعت ناچیز خویش به گوشه‌ای از ابعاد حرکت اباعبدالله علیه السلام اشاره کرده باشیم و از خدا می‌خواهیم که ما و همه مسلمانان را در مسیر ریت خویش موفق بدارد که او بهترین توفیق‌دهنده و یاریگر است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا گفته شد که بسترهای قیام اباعبدالله علیه السلام عبارت‌اند از: خفقان و بی‌تحركی حاکم بر جامعه از جهات گوناگون و دشمنی عمیق امویان نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله. پس علل قیام ایشان در این موارد خلاصه شد: اصلاح جامعه، فرار از یزید، اتمام حجت بر کوفیان، حفظ احترام حرم الهی و گسترش دعوت و قیام حسینی.

پس از آن بیان شد که جلوگیری از سیاست‌های کثیف و منحرف بنی‌أیه، یکی از فواید است؛ سیاست‌هایی مثل: سب‌ا‌یر المؤمنین علیهم السلام، دور شدن مردم از خاندان پاک و هدایتگر پیامبر صلی الله علیه و آله و تبعیت نکردن از آن مشعل‌های هدایت، پشت کردن به قرآن، گسترش ریاکاری و تظاهر به اسلام در عین دوری عملی از آن، قتل و تبعید یاران اهل بیت علیهم السلام و سپردن ثولیت‌های مهم اجتماعی به فاسدانی همچون معاویه، یزید، ولید و ابن‌زید. قوت یافتن مصلحان و مؤمنان و جرئت‌دادن به آنان برای مقابله با ظلم و باطل، فایده دیگر این قیام معرفی شد که شاهد این مطلب، قیام‌هایی است که پس از آن شکل گرفت.

سپس به علل صلح نکردن امام با یزید اشاره شد که عبارت‌اند از: بی‌فایده بودن صلح، کینه عمیق یزید برای کشتن امام و اینکه در هر حال، او قصد کشتن امام را داشت و فسق و کفر آشکار ید که صلح با او به معنای تأیید اعمال ناشایست او بود.

در ادامه به این سؤال پاسخ دادیم که چرا امام حسین علیه السلام خانواده خود را به کربلا آورد. در جواب گفته شد که مشیت و خواست خدا به این کار تعلق گرفته بود؛ مکان امنی وجود

نداشت تا خانواده در آنجا بمانند؛ خانواده و یاران باوفای امام علیه السلام به هیچ عنوان حاضر نبودند امام را ترک کنند؛ آنان ادامه‌دهنده قیام بودند تا از حریف کربلا جلوگیری کنند، باطن کتیف بنی‌امیه را برملا سازند و عواید جامعه غیور مسلمان را تحریک کنند تا در مقابل آن ستمگران قیام کنند.

در آخر، برکات و فواید جلسات عزای حسینی بیان شد؛ از جمله اینکه این جلسات، مدرسه دین، علم و پیشرفت و فرهنگ مسلمانان است؛^۱ جلسات، مایه همدلی، همفکری و همکاری مسلمانان در جهات گوناگون دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... است؛ تقاید مستحکم اسلام در این جلسات مطرح، و شبهات آن پاسخ داده می‌شود؛ آزادی اندیشه و تفکر در این جلسات دنبال می‌شود تا جامعه اسلامی، گرفتار تحجر و خشک‌مغزی نگردد؛ اهداف قیام اباعبدالله علیه السلام - که اصلاح جامعه اسلامی و مقابله با ظلم است - در این جلسات به صورت مستمر و در قرون متمادی ادامه می‌یابد؛ الگوهای موفق اسلامی و اخلاقی به مردم معرفی می‌گردد؛ دل‌ها با ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام، به درد می‌آید و موجب انقلاب درونی افراد می‌گردد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، مناقب آل ابی طالب، قم، انتشارات علامه، چاپ اول.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی (بی تا)، اللہوف فی قتلی الطفوف، قم، انتشارات انوار الہدی.
۳. ابن عبدالبر، یوسف بن عبداللہ (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، الاستیعاب، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجلیل، چاپ اول.
۴. ابن قتیبہ دینوری، عبداللہ بن مسلم (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، الإمامة و السياسة، تحقیق علی شیر، بیروت، دارالأضواء، چاپ اول.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م)، البداية و النہایة، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن نما حلّی، جعفر بن محمد (۱۴۰۶ق)، مثير الأحزان، قم، مدرسه امام مہدی (علیہ السلام)، چاپ سوم.
۷. ابومخنف، لوط بن یحیی (۱۴۱۷ق)، وقعة الطفّ، قم، انتشارات جامعہ مدرّسین، چاپ سوم.
۸. بحرانی، سیدہاشم بن سلیمان (۱۱۰۷ق)، مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، قم، مؤسّسة المعارف الاسلامیة، چاپ اول.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، انساب الأشراف، تحقیق سہیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
۱۰. حسینی شہرستانی، ہبۃ الدّین (بی تا)، نهضة الحسين (علیہ السلام)، انتشارات مؤسّسة البلاغ، تہران.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق خرسان، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰ق)، إعلام الوری بأعلام الہدی، تہران، انتشارات اسلامیة، چاپ سوم.
۱۳. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵ش)، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، قم، انتشارات رضی، چاپ اول.
۱۴. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق)، رجال کشی (إختیار معرفة الرجال)، مشهد، مؤسّسة نشر

دانشگاه مشهد، چاپ اول.

۱۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، **بحار الأنوار**، بیروت، دار إحياء التراث العربی،

چاپ دوم.

۱۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، **الإرشاد**، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول.

۱۷. موسوی مقررّم، سیدعبدالرزاق (بی تا)، **مقتل الحسین علیّه**، مؤسّسه البعثه، تهران.